

خانه زادگاه ارنت، هینگوی

خیابان اوک پارک، پلاک ۳۳۹

در یک نگاه:

به خانه ای که در سال ۱۸۹۹ ارنت، هینگوی در آن متولد شد خوش آمدید.

هینگوی به عنوان یکی از مهم‌ترین نویسندگان ادبیات قرن بیستم آمریکا و یکی از شناخته شده ترین نویسندگان آمریکایی قرن بیستم در سطح جهان مورد توجه است. وی در دوران زندگی اش حردو جایزه ادبی پولیتزر و نوبل را از آن خود کرد.

این عمارت در سال ۱۸۹۰ برای ارنت هال و کارولین هال، پدر بزرگ و مادر بزرگ مادی ارنت، هینگوی، بنا شده است. ساختمان به سبک معروف به ویکتورین (منسوب به ملکه آن ویکتوریا) ساخته شده است که بام برجک دار، ایوان دورپوش، سقف مرتفع و پنجره های بزرگ از شاخصه های این سبک است. آنچه شما بازدید خواهید کرد مرمت شده خانه اصلی است که شبیه به زمانی که ارنت، هینگوی در آن زندگی می کرده و کوراسیون و مبلمان شده است. محدودی از مبلمان که خواهید دید، مثل این آینه قدی در هال درودی، جزو اموال خانواده بوده است؛ اگر چه همه مبلمان از لحاظ قدمت مربوط به آن دوران است. کاغذ دیواری، پرده ها و فرش ها بر اساس عکسهای باقیمانده از دکتر هینگوی، پدر ارنت، هینگوی، انتخاب شده اند و از نظر شکل ظاهری کاملاً شبیه نسخه اصلی می باشند. مارسلین، خواهر بزرگتر ارنت، به یادی می آورد که فرش ها به رنگ قرمز و صورتی بوده اند و زمینه اصلی مورد علاقه خانواده در کوراسیون گل رز بوده است.

اوک پارک در سال ۱۸۹۹ و حلقه ای با جمعیت ۱۰۰۰ نفر آرمیده بر حومه کلان شهر شیکاگو بوده است. خیابان اوک پارک در مقابل خانه، حاکی بوده و نیم بلوک به سمت شمال به خیابان شیکاگو میرسدیم که درختان و باقیمانده علفهای چمنزار به نخش شده در آن، نشانگر ابتدای اراضی زراعی بود. دکتر هینگوی و فرزندانش می توانستند قدم زنان یا به وسیله واکن و اسب متعلق به خانواده پس از طی مسافت یک و نیم مایل به منطقه حفاظت شده دس پلیشر ریور فورست برسد و به مایکسیری و شکار سپردارند. عصر جدید فرامی رسید و در سال تولد ارنت، هینگوی اهلی اوک پارک شاهد حضور اولین اتومبیل شهر بودند.

ارنست هینگوی در یک خانواده مکتوبین متولد شد؛ ولی همسر از آن او در خانواده ای متولد شد که آداب و رسوم و طرز فکر آنها مربوط به عصر ویکتوریا بود. داستان سالهای زندگی او در اوک پارک، که یک سوم عمر او را تشکیل می دهد، داستان زندگی کودکی است که در آغاز عصر جدید تکنولوژی به خصوص در زمینه ارتباطات و حمل و نقل، که کمک می کرد فرسنگ آمریکا متحول شود، متولد شد. علاوه بر اتومبیل نشاند و دیگر تحول را می توانید در لوسترهای بالای سرشان مشاهده کنید که هم برای گاز و هم برای امکانات نور بطور برق طراحی شده اند. اتومبیل، برق، تلفن، رادیو، فیلم و هواپیما جهان ارنست را از آنچه والدینش می شناختند بسیار متفاوت می ساخت.

خانواده هینگوی یعنی پدر بزرگ و مادر بزرگ پدری ارنست در سمت دیگر خیابان در خانه ای که دیگر در آن محل نیست زندگی می کردند. پدر ارنست، کلارنس او موند هینگوی معروف به دکتر اد، کریس هال (دختر خانواده هال) را از زمانی که در دبیرستان اوک پارک ریور فورست بهشاکردی بودند می شناخت. پس از فارغ التحصیلی از دبیرستان، او یک دوره تحصیلاتی پزشکی را در کالج برلین در ایالت اوهایو گذراند و سپس موفق به اخذ مدرک پزشکی از کالج پزشکی راش در شیکاگو گردید و در حالی که هنوز با والدینش زندگی می کرد کار پزشکی را آغاز کرد.

کریس و اد پیش از آنکه مادر کریس، کارولین هال، دچار سرطان شود چیزی به جز دوستان معمولی بودند. ولی پس از آن او تقریباً هر روز کارولین را تا زمانی که مرگش فرا برسد در این خانه طلاق می کرد. این تجربه مشترک زوج جوان را آتدرد به هم نزدیک کرد که به پیشنهاد از دواج از سوی دکتر اد منجر شد. کریس موافق بود ولی می خواست ابتدا آینده حرفه ای خود را به عنوان یک خواننده دنبال کند.

پس از مرگ مادرش، کریس به منظور یادگیری بیشتر موسیقی به نیویورک رفت. او اولین آواز خود را بر روی صحنه در باغ میدان مدیسون برای عموم اجرا نمود و در آنجا بود که متوجه شد چشانش تاب تحمل چراغهای پر نور صحنه را ندارد. او تصور می کرد این مشکل ناشی از گشایش دوران کودکی او بابت مچک است که او را در آن موقع موقتا نایمانا کرده بود. پس از یک گردش دور اروپا به همراه پدر، کریس به اوک پارک بازگشت و با دکتر اد از دواج نمود. دکتر اد به خانه خانواده هال وارد شد و اینجا بود که چهار فرزند اول آنها از شش فرزند متولد شدند.

عکس روی دیوار خانواده همینگوی را بخانی که ایجا زندگی می کردند نشان می دهد و عکس پایینی تصویری از پدر بزرگ هال است. او در سال ۱۹۰۵ فوت کرد که در نتیجه خانواده به آقامتگاه موقتشان در مجاورت کتابخانه، جایی که مارسلین و ارنست مشتاق کتابخوانی شدند، و سپس به خانه جدیدشان خیابان کننیل و ورث پلاک ۶۰۰ نقل مکان کردند. به شایسته طاحری ارنست در سمت راست و مارسلین در سمت چپ عکس توجه کنید؛ با بعد از خلال تور به این موضوع می پردازیم.

۱- اتاق نشیمن

نخست به تصویری که توسط دکتر همینگوی از این اتاق گرفته شده نگاه کنید. آیتمهای کوناکونی از قبیل تصویر کریس همینگوی در کنار شومینه، صندلی گهواره ای و میا نو که برخی از آنها اصل و از اموال خانواده همینگوی در دوره ای که ایجا زندگی می کردند بوده است را در این عکس می بینید.

۲- بنر

به نقاشی های مناظر در دو سوی اتاق که بعد از آن شده اند وقت کنید. نسخه های اصلی از کارولین هال بوده اند که اغلب نقاشیهای راد سرخس فروش می گذاشت. ارنست جوان از دیدن جهان طبیعت از دریچه چشم یک بنر لذت می برد. او همچنین طبیعت را از نزدیک به وسیله پروژه های حیوان آرای (تاکیدر می) پدرش، مثل این پرندگان زیر شیشه، لمس می کرد.

کریس هال خانواده را به عضویت مؤسسه هنر شیکاگو (The Art Institute of Chicago) در آورده بود و فرزندانش را اغلب برای بازدید به آنجا می برد. بخانی که ارنست قدم به پاریس گذاشت قبلاً بابک مدرن نقاشی که در آن زمان در حال ظهور بود آشنایی پیدا کرده بود؛ در نتیجه از آشنایی هر چه بیشتر با آثار پیکاسو، ماتیس، موزه و دیگران لذت می برد. او برای خرید یک نقاشی مهم از دوست جدید، حریف بوکس و نقاش اسپانیایی، خوان میرو، مجبور به قرض گرفتن پول شد.

ارنست سالها بعد بخانی که مشغول بازدید از موزه هنر نیویورک به همراه لیلیان راس بود، بیان کرد که:

"من می توانم یک مظهره مثل اثر پاول سزان یا فرنم؛ من خلق یک مظهره را با هزاران بار قدم زدن در موزه لوکزامبورگ با شکم خالی یاد گرفتم و مطمئنم که اگر آقای پاول این دور و بر بود از شیوه ای که من آنها را خلق کردم خوشش می آمد و از اینکه من این کار را از او یاد گرفتم خوشحال می شد. " البته مظهره بیسکوی این بود که او می توانست یک مظهره را با نوشتن آن به جان خوبی نقاشیهای سزان شرح دهد.

۳- موسیقی

گریس به فرزندانش را ملزم به آموختن موسیقی نموده بود. او در این اتاق آواز خوانی می کرد، پیانو (یکی شید، همین که ملاحظه می کنید) و ویالون می نواخت و البته آواز خوانی می آموخت. ارنت بسیاری از بکهای موسیقی شامل پاپ، راک، آوازهای مذهبی و بهینفور اپرا و موسیقی کلاسیک آشنایی داشت. او در گروه ارکستر دبیرستان نواختن چلو را آموخت و تحت نظارت مادرش در گروه سرود کلیسا آوازی خواند. وقتی ارنت در بزرگ استعدادهای آشنایی در زمینه موسیقی شکست خورد، تسلیج شد که به ارتباط بین تصنیف و نوازندگی می نرسد.

"پسری که شخص از مضمین و از مطالعه هارمونی و ایمان می آموزد روشن است؛ من در اولین پاراکراف، وداع، بارها و بارها آنگاه از گم، او، استفاده کردم؛ دست به جان بکنی که آقای یوهان باستین بلخ یک نت راد موسیقی بخامی که می خواند صنعت ایمان را به کار گیرد استفاده کرده. من می توانم تقریباً مثل آقای باستین یاد شیوه ای که او خوشش باید بویسم."

ارنت در تعداد زیادی از داستانهای کوتاه اولیه خود نیز تکنیکهای موسیقایی را به نمایش گذاشته است. او در این راه توسط دوستش در پاریس، گرتروید آستیان، تشویق می شده است؛ همانطور که خود گرتروید می خواند: "یک روز، یک روز است، یک روز است."

۴- مذهب

هر دو خانواده بیسکوی و لال در باره ایمان مسیحی خود به آیین پروتستان جدی بودند. پدر بزرگ بیسکوی پیش از اینکه حرفه خرید و فروش املاک را برای خود برگزیند، از بنیان گذاران و دبیران بنجمن جوانان مسیحی شیکاگو بود. در همین اتاق پدر بزرگ لال مطالعات مذهبی و نیایش روزانه خانواده را بر سر می کرد و در اینجا بود که پسرک می دید که پدر بزرگش مستیها با خدا صحبت می کند.

ارنست در خلال انجام وظیفه در جنگ جهانی اول در ایتالیا به مذهب کاتولیک گرایید و آشنانکه خودش بعداً می گوید این کار را تحت تأثیر مسردوش پاولین فایفر انجام داده است. او در سرتاسر زندگی سنن مذهبی دیگر را می کاوید و نگاه ناباوریش را بر ابراز می داشت. یک محقق می گوید که وضعیت مذهبی هایملوکی بسته به آن است که کدام داستان، کدام نامه، کدام حکایت و یا کدام رمان او را پیش رو داریم. به خوبی می توان دید که، همچون اسامات او درباره هنر و موسیقی، باورهای مذهبی ارنست بیشتر محصول تجربیات او در زندگی است تا آموزه های ابتدای خانوادگی؛ ولی علاقمندی او به مذهب که در اینجا شکل گرفته در سرتاسر زندگی با وی همراه بود.

۵- کتابخانه

کتابخانه حداقل به دو منظور اساسی استفاده می شد. نخست کوشه دنجی بود برای پدر بزرگ هال زمانی که می خواست بدون ایجاد مزاحمت برای دختر و دامادش بعد از شام یکاری دو کند و یا بارها جرعه ای بنوشد و ضمناً مخزن اصلی کتاب برای این خانواده اهل مطالعه بود. ارنست به نگاه به کلنج نرفت ولی به خاطر اشتیاق وافرش به خواندن تحصیلات گسترده ای یافت. امروزه مجموعه کتابهای او شامل ۵۰۰۰ جلد کتاب در کوبادست نخورده باقی مانده است. بسیاری از آنها توسط وی حاشیه نویسی شده اند که اشتیاق جدی او به مطالعه را می رساند.

بر روی دیوار سمت شرقی کتابخانه تقویرنامه های قاب شده ای را می بینید که نشان می دهد چگونه و از چه راهی ارنست از جنگهای داخلی آمریکا تا شیر پذیرفته است. تقویرنامه سمت چپ به اختصار تجربه پدر بزرگ هال در ارتش متحد، جایی که به ضرب گلوله مجروح و توسط نیروهای متفق اسیر می شود را شرح می دهد. پدر بزرگ هال هرگز در مورد جنگ صحبت نمی کرد و از دیگران می خواست که در حضور او درباره آن صحبت نکنند.

پدر بزرگ هایملوکی در سمت فرماندهی گردان سربازان آفریقایی-آمریکایی شاهد عملیات محاصره و کس بورک بود. او تا یک سال پس از جنگ در خدمت ارتش باقی ماند و از مراسم نظامی و تجدید دیدار با همزمانش لذت می برد. بنابراین ارنست از یکی از پدر بزرگهایش یاد می گرفت که جنگ موضوع بولناکی است و موضوع مناسبی برای گفتگو نیست و از دیگری می آموخت که جنگ مثلاً حکایتی با جراحی، قربانی ها و از خودگذشتگی است. علیرغم کودکی، او در معرض پیچیدگیهای مفهوم جنگ بود؛

پیامی که او بعداً در نوشته‌هایش بر اساس تجربیات خودش در جنگ جهانی اول (دو ادع با اسلحه) و جنگ داخلی اسپانیا (زنگنه برای چه کسی به صدای می آیند) و جنگ جهانی دوم به خواننده منتقل می‌کند.

ملودی بونی (ارک دست) که می‌بینید شبیه‌مانی است که توسط کارولین هال به عنوان یک دختر جوان در اجتماعات و در آیین‌های کلیسا خوانده می‌شده. او خوانندگی هم می‌کرد. نقاشی‌های رنگ روغنی مربوط به اجداد ارنت، همیگنوی (از چپ به راست پدر و مادر پدر بزرگ هال و مادر پدر بزرگ همیگنوی) هستند. بوف (خند) هالی که می‌بینید در سال ۱۸۹۶ توسط همیگنوی و در ماه عمل مورد هدف قرار گرفته‌اند که نشان می‌دهد او همواره دست به تیغ‌بندی بوده است.

تلفن در خانه همیگنوی (به شماره ۱۸۱) به دکتر همیگنوی این امکان را می‌داد تا ارتباط خود را با بیمارستان اوک پارک که خود او از بنیانگذارانش بود و همچنین با بیمارانش حفظ کند.

ع- اتان خداخوری

مارسلین می‌گوید معمولاً همیگنوی صبحانه خود را صرف و اتان را برای پدر بزرگ هال و کودکان ترک می‌کردند. پدر بزرگ هال، که با نام خودمانی ترا با (پدر بزرگ در کتاب مقدس) خوانده می‌شد، پس از صرف صبحانه و خواندن روزنامه صبح شروع به سرگرم کردن نوه‌هایش با داستانهای دوران کودکی خودش می‌کرد. داستانهای که شخصیت‌هایشان حیوانات بودند به صورت دنباله‌دار هر روز ادامه می‌یافتند.

ارنت عاشق داستانهای پدر بزرگ بود و نگاه نقش فرمانان داستان را به خود می‌گرفت. یکبار با اصرار می‌خواست که او را کارلوی چشم آتشین که شخصیت برجسته‌کی از داستانهای آبا به نام باجرامی در سگها بود خطاب کنند. همچنین یکی از سنتهای خانواده واداشتن کودکان به ساختن داستانهای از خودشان بود. ارنت به عنوان یک کودک باجرامی درام از خود ساخته بود که در آن او بانویی را از روی یک اسب ریمیده نجات می‌داد. همچنین بود که ایده وخیل نمودن شخصیت خودش در داستانها و مانهای بندیش متولد شد.

آری یک سرگوزن در بالای شومیز وجود داشت، ولی زاینکه اکنون اینجا هست.

آشپزخانه از آن جهت که کریس هال به ندرت در آن حضور داشته‌تایمان ذکر است. او توسط مادرش آموزش دیده بود که یک زن اهل پیشه و حرفه باشد. کسی که توانایی مالی لازم را برای استخدام دیگران در کارهای آشپزی، رختخویی، نظافت منزل، بچه‌داری و سایر امور منزل داشته‌باشد. کریس طرز تهیه یک لیگ چای انگلیسی را برای مهمانی باطله بود، در حالیکه دکتر همیگنوی از آماده کردن غذا با استفاده از گوشت شکار و ماهی که اغلب خودش به خانه می‌آورد لذت می‌برد.

کریس همچنین نش مدرن زنانه خود را به واسطه اشغال در نهضت حق رای زنان روز می‌داد.

بعد از زمانی که ارنتس به دنبال دختری برای ازدواج می‌گردد، توجهش به سمت زنی عاقل و بالغ، باهوش و شاعلی معطوف می‌شود. مشوقه اول وی، آنس فون کوروفسکی، یک پرستار حرفه‌ای ۲۶ ساله بود، در حالی که ارنتس تنها ۱۹ سال داشت (و دواغ با اسلحه). همسر اول او، هدی ریچاردسون، ۸ سال بزرگتر از او و یک پیانست تمام عیار بود. پائولین فیافره ۵ سال بزرگتر از او و یک روزنامه نگار حرفه‌ای بود (جنس بیکران). هدی و پائولین هر دو سرلیده‌ای به زندگی شگرفشان افزودند. مارتا گل هورن و ماری دلش روزنامه نگارانی حرفه‌ای بودند. با این حال به‌نظور که در طبقه بالا خواهیم دید او با حسن ستر از مادرش بزرگ شد. صندلی‌های آشپزخانه توسط افراد خانواده به بنیاد همیگنوی اهداء شده و در زمان کودکی ارنتس در خانه تابستانی خانواده در میثگان استفاده می‌شده است. حال لطفاً با استفاده از راه‌پله یا آسانسور به طبقه بالا بروید.

۸- اتاق دایلی تیلی

بنجمن تیلی، بیلوک برادر میانسال و مجرد کارولین هال بود که در زمانی که در سفر تجارقی به منظور فروش تخت‌های برنزی و آهنی برای شرکت معتبر میلر-هال بود، در کنار خانواده زندگی می‌کرد. او برای ارنتس و خواهرانش یک خان دایلی شوخ و خنک و دوست داشتنی بود که آنها را به داستان‌هایی از مسافرت‌هایش و خاطره‌هایی که از تجربیات جوانیش بر روی دریا بعد از مرگ مادرش و به همراه خواهر و برادرش و پدرش به عنوان کاپیتان کشتی داشت، ملمان می‌کرد. داستان‌های او افاق دیدار ارنتس را وسیع‌تر می‌کرد و هدایای منحصر به فردی که او برای بچه‌هایم آورد برای همه جالب بود. او با بردن بچه‌ها به رستوران‌های مده‌بالا و با خواندن و نواختن ویالون و فلوت نقش به‌سنزایی در فرهنگ‌سازی در این خانه ایفا می‌کرد. با شادابی در مهمانی‌های خانواده حضور داشت و ارنتس و دیگران را در انواع بازی‌ها و در مایکسیری در دیاچه به مبارزه می‌طلبید. او برای مدت کوتاهی دبسته‌یکی از زیباترین خدمتکاران خانه شد که شور و شوق زیادی را در خانواده به همراه داشت. مارسلین ناله‌های او را آماش که مجاور اتاق بچه‌ها بود بخنجامی که خدمتکار مورد نظر

تغییر عقیده داده و با گذاشتن یک یادداشت اورایوس می‌کنند بیاد می‌آورد. افزای دلی تاملی از دیاساس اولین داستان ارنت یعنی یک سفر دریایی شد که ارنت آنرا در سن ۱۲ سالگی نوشته است.

۹- اتاق خدمتکاران

مانند بسیاری از خانواده های متوسط آن دوره آشپز و سایر خدمتکاران با خانواده زندگی می‌کردند و برای رفت و آمد به آشپزخانه و توالت بیرونی از راه پله پشتی استفاده می‌کردند. آنها در حای صبحگاهی خانواده شرکت داشتند و به همراه کودکان در آشپزخانه غذای خوردند. در برخی موارد آنها توسط کریس بل آموزش دیده و خوانندگانی تمام عیار می‌شدند. همچنین به کودکان این فرصت داده می‌شد که با آنها به منظور یادگیری زبان خارجی مکالمه کنند. استرامی که به آنها گذاشته می‌شد اساس دوستی و قدرشناسی ارنت از عوام تحصیل نموده ای شد که او بعد با آنها برخورد کرد و از هم نشینی با آنها لذت برد و درباره آنها قلم فرسایی نمود.

کف چوبی و بدون فرش اتاق که به راحتی قابل شستشو است توجه خاص دکتر میکلوی را به مسائل بهداشتی می‌رساند. اگر به فهرست مبلمان اتاق خوابها که احتمالاً به منظور آموزش توسط کریس تهیه می‌شدقت کنید، این لیست نشان می‌دهد که کریس و دکتر او در اتاق خوابهای جداگانه می‌خوابیده اند.

در بچه های موجود در کف اتاق امکان انتقال حرارت را از آشپزخانه به این اتاق فراهم کرده، که گرمای مطبوعی را بخصوص در زمستان به اتاق منتقل می‌کرده

است.

۱۰- سرویس بهداشتی

توضیحات درباره سرویس بهداشتی توسط بانوی سالمندی ارائه شده که هنگامی که پدر خواهر بار فروش ساموئل آزرکود در سال ۱۹۰۵ خانه را از خانواده میکلوی خرید کودکی ۷ ساله بود. او درباره محل روشویی مرمر، وان، توالت و کمد که به منظور تامین ارتفاع کافی برای بجزه ای که در راه پله دست زیر کد قرار دارد با چند پله ساخته شده، صحبت کرده است. یکی از دی های این کمد در طی مراحل مرمت ساختمان در اتاق زیر شیروانی پیدا شد و از آنجایی که یک سمت آن مرکز رنگ آسینری نشده بود، رنگ و لاک به کار رفته بر روی کارهای چوبی ساختمان را برای ما مشخص کرد. کاشی های شطرنجی سیاه و سفید و براق مصالح معمول کف سازی در آن دوره بوده اند. تمسج تیزکن برای تیبیه بچه های شیطان شامل ارنت به کار می‌رفت. در سالهای بعد سرویس بهداشتی کمی به سمت بل بزرگتر شد تا وان بزرگتری را برای خانواده در حال رشد میکلوی در خود جای دهد.

۱۱- اتاق بچه‌ها

گریس دوست داشت و انمود کند که دو فرزند اویش دو قلوبهای همسان، سینه‌های آنها را مثل هم، حال یا دخترانه یا پسرانه، لباس می پوشاند و موهایشان را مثل هم کوتاه می کرد. او حتی مارسلین را یک سال اضافه در کودکتان نگه داشت تا به این ترتیب او و ارنست بتوانند با هم در کلاس اول ثبت نام کنند. در آن روزگار دو قلوب با هم نادر بودند و هم مورد علاقه همگان. این بازی گاه به گاه به لباس پوشیدن شبیه به هم برای ارنست تا زمانی که وارد مدرسه شدند ادامه داشت. در آن زمان والدین دیگر گاهی ممکن بود یک پسر بچه را مثل یک دختر بچه لباس پوشانند، ولی گریس اینکار را پیش از اندازه ای که معمول بود انجام می داد. دست کم یک یوگرافیت مدعی است که ارنست تحت تأثیرات منفی این عمل مادرش قرار گرفته است.

ارنست و مارسلین اینجاد این دو تخت خواب بچه شبیه به هم می خوابیدند. سالها بعد مارسلین با افتخار به یاد می آورد که اجازه داشته در تخت خوابش بدون اینکه حافظ آزر ایندند، بخوابد ولی ارنست مجبور بوده حافظ تخت خوابش را بسته نگه دارد. ظاهراً او هنوز به این موضوع که او زود قلوبی ارنست بلکه خواهر بزرگتر وی بوده است حساس بود. چه اسباب بازی روی کف اتاق متعلق به مارسلین بوده است.

۱۲- اتاق خواب گریس

این اتاق به دلیل باقی مانده کاغذ دیواری های اصل که در کمد پیدا شد و مارا قادر ساخت تا از رنگ و طرح آنها آگاه شویم از حرهای دیگر خانه دقیقتر مرمت شده است. این اتاق در اختیار خانم همینگوی بوده و همینجا بود که چهار فرزند اول از شش فرزند او متولد شدند. دکتر همینگوی به فرزندانش را به دنیا آورد. وقتی نوبت به ارنست رسید دکتر به ایوان رفت و تولد بچه را با صدای گریه اعلام کرد؛ صحنه ای که مادر سال ۱۹۹۹ با حضور سه تن از پسران ارنست و در جلوی دوربین های تلویزیونی بازسازی کردیم.

رابطه بین گریس و ارنست جزایمت خاصی برای محققین داشته است. این علاقه ریش در مشارکت زیاد گریس در آموزش ارنست و بهینطور در اختلافاتی که به

تدریج بین آنها سرزد دارد.

برخورد جدی بین آنها وقتی برخاست که ارنت پس از بازگشت از جنگ جهانی اول برای یافتن شغل یا تحصیل در کالج بی میلی نشان می داد. زمانی که ۲۱ سال داشت هنوز بیشتر اوقات خود را در خانه میگذراند. محلی که می توانست به شکار و ماهی گیری سپرد و از معاشرت با دختران محل لذت ببرد. هر دو والدین سعی داشتند او را وادارند که روی پای خود بایستد و روش بستری پیش بگیرد. بالاخره در دست یک روز بعد از تولد ۲۱ سالگی اش، کریس طی یک نامه طولانی به او اخطار کرد که باید از منزل بیرون برود. در این نامه کریس می گوید که عشق مادر برای من شبیه یک حساب بانکی است و اینکه در سالهای اول زندگی یک کودک به طور مداوم در خلال دو درونج زایمان، بی خوابی، مراقبت و تسلی، انتظار، استقام، لباس پوشاندن و سرگرم کردن از این حساب برداشت می کند و همین طور بعداً هنگامی که مادر عشق و مهر دوی، پرستاری، انجام بیماری، آموزش و راهنمایی و دیگر چیزها را برای کودک فراهم می کند. سرانجام از کودک انتظار می رود که این حساب را با کلیت محبت آمیز، کمک کردن به مادر و هدایایی کوچک دوباره پر کند. کریس یاد آور می شود که ارنت چنین بازپرداختی را نداشته است. او با اشاره به خیلی از کوتاهی های که ارنت انجام داده شامل تسلی، و لگد دوی، راحت طلبی، نادیده گرفتن وظایفش نسبت به خداوند و غیره، مطلق خود را با این نتیجه گیری که "چیزی در مقابل تو جز ورشکستگی نخواهد بود" به پایان می برد و می گوید: "تو بیش از حد از حساب برداشت کرده ای." او می گوید: "به حاذقانه می کردی تا زمانی که یادگیری زبانت را از تو بین و تحقیر مادت باز داری."

اختلافات جدی بین ارنت و والدینش بر سر واکنش آنسابه اولین نوشته های او به وجود آمد. آنها آنچنان از زبان به کار برده شده و موضوع کتاب سال ۱۹۳۴ او، در زمان ما، شوکه شده بودند که دکتر میگلوی آن را به ناشرش فرستاد. می توان واکنش آنسابه شخصیتها و زبان به کار رفته در کتاب، خورشید نیز می آید، تصور کرد.

امجدی ترین رنخ در روابط ارنت و مادرش در سال ۱۹۲۸ بر اثر خودکشی دکتر میگلوی ایجاد شد. در میان اهل خانه تنها ارنت مادرش را سرزنش می کرد. او احساس می کرد که شخصیت سلطه جوی مادرش باعث افسردگی پدر گردیده بود. اعضای دیگر خانواده موافق نبودند و ادعای کردند که دکتر او خودش تشخص داده بود که به بیماری دیابت مبتلا است و پنجمین او بخش اعظم حاصل یک عمر پس انداز خانواده را در یک سرمایه گذاری ناموفق ملکی در فلوریدا از دست داده بود. از آن پس او همیشه یک تنگ دم دست داشت.

زخم آخری بین مادر و پسر، پنجاه مریه نیافت و ارنت بعد از مراسم خاکسپاری پدرش در سال ۱۹۲۸، بیخوت به اوک پارک بازگشت. او ارتباط محبتابه ای نامرتبی را با کریس حفظ کرد و حتی برای حمایت مالی از او در سالهای آخر عمر کریس یک حساب بانکی، این بار واقعی، باز کرد و ملی حرکت او را تشجید. ارنت گاهی نازا تمیایش

را از دک ایند چگونه مادرش با پدرش رفتار می کرد و تلاشهای مادرش برای بسوزا کردن ارنتس با باورهای خودش به یلایمی آورد. باین حال خیلی با باور دارند که در مجموع تاثیر کریس به خصوص تلاشهای او برای معرفی، بسوزا سینه به عشق بی محابای مادری بر ارنتس مثبت بوده است.

۱۳- اتاق دکتر، میکلوی

بنابریک سنت مربوط به دوره ویکتوریا، اتاق خوابهای ارنتس بال و، بسورش کارولین از هم جدا بودند. دکتر او کریس هم به همین منوال عمل می کردند. این جدایی اتاق خوابها، پنجن آسایش بیشتری را به جهت لزوم شب زنده داریهای گاه و بیگاه برای آنها فراهم می کرد. اغلب لازم بود که دکتر او مرینهارا معاینه کند، در حالی که کریس می بایست از بچه مراقبت می کرد. برخلاف عقیده ارنتس، مدارک اندکی از اختلاف زناشویی بین آنها موجود است.

دکتر او علاقمندیهای بسیاری شامل جمع آوری تیرهای سرخپوشی، سبدبانی و سایر صنایع دستی داشت. او پنجن کوزه های طبیعی را گردآوری و برخی از آنها را در بطریهایی در زیر شیردانی نگهداری می کرد. دکتر او نوعی ابزار جراحی اختراع کرد که به مرحله تولید هم رسید اما او بر این اساس که تنها هدف وی از این بردن نچ بیماریان بوده است و نه به دست آوردن پول، از ثبت امتیاز آن به نام خود امتناع کرد. کریس گاهی میث از دکتر او آمد داشت ولی این نیز حقیقتی است که دکتر او بسیاری از بیماریان را به رایگان مداوا می کرد و مرکز صورت حساب ثانویه برای کسی نمی فرستاد.

نقش یک پدر پرنشک به عنوان یکی از شخصیتهای داستانی کوتاه نیک آدامز توسط ارنتس به تصویر کشیده شده است.

در حالی که کریس، بسوزا، موسیقی و ادبیات را به فرزندانش می آموخت، دکتر او علوم، پزشکی، طبیعت، اردو، شکار، ماهگیری و ورزش را به آنها یاد می داد. بنابراین هر دوی والدین وسیع ترین تجربیات ممکن را برای یادگیری به فرزندانشان ارائه می کردند. آنچه ارنتس را منحصر به فرد می ساخت، اشتیاق سیری ناپذیری برای یادگیری بود. تقریباً همه چیز مورد علاقه این پسر بود. او بزرگ می شد تا به یک اندازه از ورزش بوکس و شترلنت بیرو. او برای مزه مزه کردن فرنگها و زبانهای گوناگون و برای احساس در خانه بودن، چه در یک کافه در پاریس، چه در یکی از جزایر کارائیب، چه در یک چپ صحرائی در آفریقا و یا یک قایق کوچک در دیار شد می کرد. پدرش کسی بود که او را با بیشتر چیزهایی که می شناخت و به آنها عشق می ورزید آشنا کرده بود، پس به پدرش نیز عشق می ورزید و او را تحسین می کرد و عمیقاً از مرگش متأثر شد.

به برتره خیلی رسمی آبا و کریس به روی میز توجه کنید؛ اینجا او در حالی که از یقه و آستین آهار زده استفاده کرده و پاپیون و کت صبح به تن دارد شبیه یک نجیب زاده انگلیسی، که به منظور هم دیده می شود. در این دوره از زندگی ارنت هال در سمت شریک یک شرکت موفق چاقو سازی باز نشست شده بود؛ شغلی همانند آنچه که در گذشته پدرش در شنید انگلستان داشت. ارنت هال سرمایه گذار بورس سهام هم بود.

حال به این عکس بزرگ روی دیوار که آبا را با سه تن از نوه هایش نشان می دهد نگاه کنید. محل عکس در خنجرهای میخانه است اما آبا همچنان همان لباس رسمی را به تن دارد. در سمت چپ عکس ارنت را در حالی که یک تنگ بادی به دست دارد می بینید. او در سن دو سال و نیمی مجاز بود که با این تنگ تیراندازی کند. اما از همه اینها مهمتر تاثیر آشکار پدر بزرگش بر او در نحوه ژست گرفتن ارنت در عکس وقت کنید.

آقای هال در سال ۱۹۰۵ بعد از ماهارنج کشیدن از بیماری بریست، که نوعی بیماری کلیه است، در اینجا گذشت. این نخستین بار بود که ارنت مرگ یکی از عزیزانش را به چشم می دید. زمان مراسم ترحیم در سالن پذیرایی طبقه پایین ارنت ۶ سال داشت و به اندازه کافی بزرگ شده بود که بفهمد چه اتفاقی افتاده است. مرگ یکی از موضوعات تکراری در داستانها و رمانهای همسنگی شد. آنچنان که خودش می گوید: "من تقریباً تمام عمرم را با مرگ زیرت ام و تقدیر آن سودای من شده است."

تجربیات شش سال ابتدایی زندگی یک کودک اهمیت اساسی در شکل گیری بعدی او دارند. این موضوع در مطالعات اخیر بسیاری در زمینه روانشناسی به اثبات رسیده است.

برای ارنت اصولاً شش سال اول زندگی سالهای شادی آفرینی بوده اند. او در خانه ای پر از عشق، موسیقی، تفریح، ایمان و تشویق برای آزمون چیزهای جدید پرورش یافت؛ محلی شگرف برای پرورش یافتن.